

درس هشتم

نگاهی به تاریخچه معرفت

هدف کلی

توانایی درک فرایند و سیر کلی معرفت و مقایسه دیدگاه‌ها

شایستگی‌های مورد نظر

۱- بیان دیدگاه‌های کلی درباره روش‌های کسب معرفت

۲- توانایی مقایسه دیدگاه‌ها درباره روش‌های معرفت

۳- انتخاب دیدگاه مناسب و بیان دلایل خود

۴- بیان سیر تاریخی معرفت‌شناسی

طراحی آموزشی درس

همان‌طور که از نام درس مشخص است، این درس بیانگر سیر تاریخی معرفت‌شناسی و بیان اجمالی دیدگاه فیلسوفان درباره روش‌های معرفت است. مهم‌ترین هدف در این درس افزایش قدرت مقایسه دانش‌آموزان است. توجه آنان باید به این مهم جلب شود که از ابتدای تاریخ فلسفه تاکنون دیدگاه‌های متفاوت شناخت و معرفت مطرح بوده و او باید میان این دیدگاه‌ها دست به انتخاب بزند.

از این رو در ابتدای این درس باید روی دو نکته تأکید شود:

۱- وجود اختلاف دیدگاه

۲- ضرورت مقایسه و انتخاب

پس از آن طرح دیدگاه‌ها آغاز می‌شود. از آنجا که از آغاز، بزرگ‌ترین چالش و اختلاف در مورد حس و عقل رخ داده، عنوان اول این درس، «حس یا عقل» انتخاب شده و سایر عناوین، نشان‌دهنده موضوع‌گیری فیلسوفان در این باره می‌باشند.

محوری‌ترین اختلاف در معرفت‌شناسی: حس یا عقل

اختلاف دیدگاه و ضرورت مقایسه

طرح دیدگاه‌های اولیه تا ارسطو

بیان سه جریان عمده در معرفت‌شناسی

تبیین دیدگاه سهروردی و ملاصدرا

مقایسه دیدگاه‌ها در دوره اسلامی با قبل از آن

مقایسه و جمع‌بندی

بیان جریان معرفت در دوره جدید اروپا

نکات آموزشی و مسیر درس

۱- تبیین ضرورت مطالعه و مقایسه دیدگاه‌ها

لازم است ابتدا دبیر چهار ابزار معرفت (حس، عقل، قلب و وحی) را روی تابلو بنویسد و توضیح دهد

که در مورد پذیرش یا عدم پذیرش این ابزارها چند صورت ممکن وجود دارد. سپس جدول زیر را ارائه دهد.

دیدگاه‌ها	ابزار	حس	عقل	قلب	وحی
۱		×	×	×	×
۲		×	×	×	
۳		×	×		×
۴		×		×	×
۵		×	×		
۶		×		×	
۷		×			×
۸		×			
۹			×	×	×
۱۰			×	×	
۱۱			×		×
۱۲			×		
۱۳				×	×
۱۴				×	
۱۵					×
۱۶					

البته بسیاری از این احتمالات، به علت اینکه غلط بودن آنها به آسانی قابل اثبات است، در طول تاریخ طرفدارانی نداشته است. مثلاً فیلسوفی نیامده که بگوید فقط دیدگاه پانزدهم درست است و حس و عقل و قلب هیچ ارزش و اعتباری ندارد.

۲- تبیین دیدگاه‌های قبل از سقراط

در این قسمت سه دیدگاه باید مقایسه شود:

- ۱- دیدگاه پارمینیدس که برای حس ارزش چندانی قائل نبوده و به معرفت عقلی اهمیت داده است.
- ۲- دیدگاه هراکلیتوس که معتقد بوده حس اهمیت دارد و از این راه می‌توان حرکت را اثبات کرد.
- ۳- دیدگاه سوفسطائیان که اصولاً برای شناخت اعتباری قائل نبودند. در بیان این دیدگاه‌ها به چند نکته هم باید توجه کرد:

الف) «ارزش شناخت» یکی از مباحث اصلی و کلیدی «معرفت‌شناسی» و در واقع، اصلی‌ترین بحث در معرفت‌شناسی است. منظور از کلمه «ارزش و اعتبار» در اینجا، نشان دادن واقعیت و انطباق علم با واقعیت خارجی است. بحث در این است که کدام‌یک از ابزارهای شناخت، ما را موفق به شناخت حقایق و واقعیات و امور مختلف می‌کند. کدام ابزار ما را به علمی می‌رساند که بر واقعیت قابل انطباق است.

ب) هراکلیتوس، که در اینجا در مقابل پارمنیدس قرار گرفته، از جهت اهمیت دادن یا اهمیت ندادن به حس است. پارمنیدس معتقد به عدم وجود حرکت در عالم بود، چون ادراک حسی را معتبر نمی‌دانست و هراکلیتوس قائل به حرکت بود، چون حس را معتبر می‌دانست. البته، می‌دانیم که به لحاظ فلسفه، حس، بما هو حس، یعنی مثلاً ادراک بصری، خودش، به تنهایی حرکت را درک نمی‌کند. درک حرکت و تغییر، یک درک فلسفی و عقلی است که حس زمینه‌ساز آن است.

ج) هراکلیتوس سخنان عقلی و فیلسوفانه فراوان دارد و لذا نمی‌توان او را یک فیلسوف حس‌گرا معرفی کرد. او برای معرفت عقلی و فلسفی اهمیت فوق‌العاده قائل بود. او درباره «لوگوس»^۱ یا عقل سخنان فراوان دارد. «واحد» یا همان خداوند را صاحب «لوگوس» یا خردمند می‌داند و می‌گوید «عقل همان واحد است.» و عقل انسان بهره‌ای از همان عقل جهانی است.^۲

د) درباره سوفسطائیان، در درس پنجم، به طور اجمال اشاره‌ای شده است. در این درس به صورت مشخص‌تر دیدگاه آنان مطرح شده است. در حقیقت، آنان برای ادراکات جنبه واقع‌نمایی قائل نبودند و همان ایده‌ها و صورت‌های ذهنی را حقیقت می‌شمردند. نزدیکی دیدگاه سوفسطائیان به نسبی‌گرایان که در بیان پروتاگوراس خود را نشان می‌دهد، گویای آن است که اگر ما برای ادراکات خود ارزش واقع‌نمایی قائل نباشیم و هرآنچه در اندیشه است را حق بدانیم، به نسبی‌گرایی می‌رسیم. چون معیاری وجود ندارد آنچه را در اندیشه افراد است، با آن مقایسه کنیم و بگوییم این اندیشه از آن اندیشه درست‌تر است و بهتر از حقیقت خبر می‌دهد.

۳- طرح دیدگاه افلاطون و ارسطو

در این قسمت دیدگاه فیلسوفان پس از سقراط مطرح می‌شود، یعنی دیدگاه افلاطون و ارسطو. نکات قابل اهمیت در این قسمت :

الف) این دو فیلسوف، به تبع سقراط، در برابر سفسطه قیام کرده‌اند و می‌خواهند معرفت‌شناسی را از سفسطه نجات دهند و به جامعه تعلیم دهند که انسان توانایی شناخت حقیقت را دارد.

ب) افلاطون منکر ادراک احساسی نبود، بلکه ادراک حسی را پایین‌ترین نوع ادراک می‌دانست، همان‌طور که جهان حسی و طبیعت را پایین‌ترین مرتبه جهان تلقی می‌کرد. به همین جهت، برای ادراک حسی اهمیت چندانی قائل نبود. او به تبع سقراط، به دنبال کسب فضائل و درک جهان معقول بود. او به عالم مثل و بالاتر از آن، به خیر اعلی اهمیت می‌داد و معتقد بود که شناخت مراتب عالی جهان از طریق حس و تجربه به دست نمی‌آید. کاپلستون، درجات شناخت افلاطون و مراتب هستی وی را چنین تصویر می‌کند.^۳

ج) بنابراین میان افلاطون و ارسطو در کشف واقعیت، از طریق حس و عقل اختلافی نیست. اختلاف این دو در میزان اهمیت مراتب هستی است. افلاطون که گرایش عرفانی دارد، برای مرتبه عالی جهان، یعنی

۱- Logos

۲- تاریخ فلسفه کاپلستون، ج اول، ص ۵۴.

۳- تاریخ فلسفه کاپلستون، ج اول، ص ۱۸۰.

خیر اعلی و مثل اهمیت فوق العاده قائل است. اما ارسطو گرچه به همین مرتبه عالی اعتقاد دارد، به شناخت عالم طبیعت هم می‌پردازد و پایه‌گذار علوم طبیعی یا طبیعیات می‌شود.

د) نکته بسیار مهم این است که افلاطون، معتقد به شهود قلبی نیز هست. او عقیده دارد که سرورش غیبی در معبد دلفی بر سقراط وارد می‌شد و الهاماتی به او می‌کرد. یعنی بخشی از معرفت سقراط دریافت‌های شهودی بوده است.

از این رو عارفان یهودی و مسیحی خود را پیرو افلاطون می‌دانستند و در نیمه اول قرون وسطی بیشتر آباء کلیسا به افلاطون توجه داشتند، نه سقراط. در نیمه دوم قرون وسطی که توجه به عقل افزایش می‌یابد، ارسطو اهمیت پیدا می‌کند و الهیات طبیعی (عقلی) رشد می‌کند و توسعه می‌یابد. در میان فیلسوفان اسلامی نیز کسانی که علاوه بر ابزار حس و عقل، شهود قلبی را نیز قبول داشتند، مانند سهروردی و ملاصدرا، به افلاطون توجه کرده و وی را برتر از ارسطو می‌دانستند؛ البته ابن سینا ارسطو را بر افلاطون ترجیح می‌دهد و او را بسیار برتر از افلاطون می‌داند.

۴- انجام فعالیت مقایسه

در این فعالیت سه سؤال طرح شده و دانش‌آموزان باید با تأمل در دیدگاه‌ها و مقایسه آنها به این سه سؤال پاسخ دهند.

در سؤال اول مقایسه نظر پارمنیدس و افلاطون درباره ادراک حسی و محسوسات است. پارمنیدس ادراک حسی را معتبر نمی‌داند، اما افلاطون منکر ادراک حسی نیست و آن را پایین‌ترین نوع معرفت تلقی می‌کند. پارمنیدس معتقد به حرکت و تغییر نیست. اما افلاطون معتقد است که عالم محسوس عالم تغییر و حرکت است و به همین جهت پایین‌ترین مرتبه عالم است.

در سؤال دوم، مقایسه افلاطون و ارسطو درخواست شده است. افلاطون و ارسطو، هر دو معرفت انسان را دارای ارزش واقع‌نمایی می‌دانند و با سوفسطائیان مخالف بودند. هر دو هم برای ادراک حسی و هم عقلی اعتبار قائل بودند. البته افلاطون ادراک حسی را بسیار پایین‌تر از ادراک عقلی می‌دانست و مردم را تشویق به ادراک عقلی می‌کرد. علاوه بر این، افلاطون ادراک شهودی را هم معتبر می‌دانست.

سؤال سوم از وجه تشابه میان پارمنیدس و افلاطون سؤال کرده است. این دو فیلسوف، هر دو، به عالم معقول که عالم ثابتات است، اهمیت می‌دادند و آن را جهان حقیقی تلقی می‌کردند. می‌توان از جدول زیر برای نوشتن وجوه افتراق و اشتراک استفاده کرد:

وجه اشتراک	وجه اختلاف
	پارمنیدس و افلاطون
	افلاطون و ارسطو

۵- تبیین دیدگاه‌های فیلسوفان اسلامی

در این قسمت نوبت به دیدگاه فیلسوفان اسلامی می‌رسد. درباره فیلسوفانی که در اینجا نامی از آنها برده شده (فارابی، ابن سینا، شیخ اشراق، ملاصدرا و علامه طباطبایی) نکات زیر قابل ذکر است:

الف) تمام فیلسوفان اسلامی چهار راه معرفت را قبول دارند و معتقدند که هر کدام از راه‌ها در جایگاه خود کاربرد دارند و ما را به مقصد می‌رسانند.

ب) شیخ اشراق تأکید ویژه‌ای بر معرفت شهودی و قلبی دارد و معتقد است که علاوه بر حس و عقل، می‌توان از داده‌های شهود و قلبی در معرفت فلسفی استفاده کرد. به عبارت دیگر، اختلاف وی با امثال ابن سینا در این نیست که آنها معرفت قلبی را قبول ندارند و شیخ اشراق قبول دارد، بلکه در این است که شیخ اشراق تلاش می‌کند از این معرفت شهودی در فلسفه استفاده کند و فلسفه‌ای شهودی بنا نماید.

ج) همان‌طور که علامه طباطبایی بیان کرده، ملاصدرا نشان می‌دهد که میان عقل و شرع (وحی و سنت) و شهود هیچ‌گونه تضاد و اختلافی وجود ندارد. زیرا:

اولاً: هر واقعیت خارجی و عینی یکی است.

ثانیاً: ابزار معرفت، در صورتی که واقعاً ابزار باشند، نمی‌توانند که از یک واقعیت چندگونه گزارش کنند.

۶- انجام فعالیت تأمل

در این فعالیت، دانش‌آموزان باید با دقت، متن نوشته شده در زیر «تأمل» را مطالعه کنند و به سؤال طرح شده پاسخ دهند و در پاسخ خود به نکات زیر اشاره کنند:

- ۱- از نظر شیخ اشراق، طی مدارج عالی در فلسفه با طی مدارج در عرفان ارتباط دارد.
- ۲- او معتقد است که بدون استدلال و بدون نیروی تفکر و تحلیل عقلی، عرفان هم ناقص است و عارفی که فاقد قدرت تحلیل است، یک عارف ناقص است.

توضیحی درباره توجیه ابن سینا به شهود قلبی و عرفان: ابن سینا، گرچه در فلسفه خود توجهی به شهود ندارد و از شهود استفاده نمی‌کند، اما در آثار مختلف خود به عرفان و شهود قلبی توجه دارد و هدف حقیقی انسان را وصول به خداوند می‌داند.

یکی از جاهایی که ابن سینا به این موضوع پرداخته، نمط نهم کتاب «الاشارات و التنبیها» می‌باشد که به «مقامات العارفين» نام‌گذاری شده است. در این نمط، ابن سینا، به صورتی موجز و دقیق عرفان را تبیین کرده است، به طوری که بسیاری از اهل عرفان همین نمط را به عنوان متن درسی برای شاگردان خود تدریس می‌کردند. وی در فصل اول این نمط می‌گوید:

«عارفان، در حیات دنیایی خود دارای مقامات و درجاتی هستند که مخصوص آنان است و در غیر آنان یافت نشود، گویی عارفان در حالی که در پوشش تن خویش قرار دارند، آنها را از خود کنده و به عالم قدس و تجرد قدم گذاشته‌اند. عارفان از اموری سرّی و نهان و نیز

اموری ظاهری بهره‌مند هستند. آن کس که نآشنا و منکر این امور است، بدان‌ها وقعی نمی‌نهد و آن کس که واقف و آشنای این امور است، آنها را بزرگ می‌شمارد و ما قصه آن مقامات را بر تو می‌خوانیم.

هرگاه داستان سلامان و ابدال به گوش تو رسید و کسی آن داستان را برایت نقل کرد، توجه داشته باش که سلامان ضرب‌المثلی است برای تو و ابدال درجه تو در عرفان است، اگر اهل عرفان هستی. پس اگر می‌توانی رمز را حل و بیان کن.»
وی سپس در تفاوت زاهد و عابد و عارف می‌گوید:

«زاهد نام خاص کسی است که از متاع و خوشی‌های زندگی اعراض و دوری کند. و «عابد» نام خاص کسی است که به انجام عبادات مانند قیام و صیام و امثال آنها مواظبت نماید. و «عارف» نام خاص کسی است که فکر خود را به قدس جبروت متوجه سازد و پیوسته از یرتوهای نور حق، در سر خود، برخوردار باشد.»^۱

۷- تبیین دو جریان فکری در دوره جدید اروپا

در تبیین دوره جدید اروپا، لازم است به نکات زیر توجه شود:

۱- در سده‌های اول دوره جدید غلبه با جریان عقل‌گرایی است و فیلسوفانی مانند دکارت، اسپینوزا، لایب‌نیتس و حتی کانت چهره‌های شاخص عقل‌گرایی هستند. اما وقتی به سده‌های جدید نزدیک می‌شویم، جریان تجربه‌گرایی غالب می‌شود و فیلسوفانی مانند لاک و هیوم و در قرن نوزدهم و بیستم، پوزیتیویست‌ها و نئوپوزیتیویست‌ها میدان‌دار معرفت‌فلسفی می‌شوند.

۲- در این درس به جریان معرفت‌شناسی در اروپای قرون وسطی اشاره‌ای نشده است. در آن دوره، علاوه بر جریان‌های پیرو افلاطون و ارسطو، دو جریان عمده دیگر شکل گرفت که عبارت‌اند از «اسم‌گرایان» و «رئالیست‌ها». پرداختن به این دو جریان، ذهن دانش‌آموزان را تا حدودی مشوّش می‌کند. زیرا مثلاً رئالیست‌های آن دوره، به معنی خاص رئالیست هستند. آنها برای مفاهیم کلی واقعیت عینی قائل بودند. در حالی که رئالیست در اصطلاح عمومی به معنی کسی است که به وجود واقعیت خارجی اذعان دارد. همین تفاوت معنایی، انسجام ذهنی دانش‌آموز را خدشه‌دار می‌کند. لذا از طرح جریان‌های فلسفی این دوره صرف نظر شده و به دوره دانشگاهی واگذار شده است.

۳- در دوره جدید اروپا، بیشتر به دو ابزار حس و عقل توجه شده و به شهود قلبی کمتر و به وحی بسیار کمتر عنایت شده است. آری در قرون نوزده و بیستم مجدداً توجهی به شهود قلبی شد و فیلسوفانی مانند هانزی برگسون به تجربه دینی و معنوی پرداختند، اما این توجه، شکل همگانی به خود نگرفت، علاوه بر اینکه یک ابزار معرفتی مستقل تلقی نگردید.

به عبارت دیگر، در دوره جدید اروپا، اعتبار معرفت‌شناسی شهود قلبی و وحی از میان رفت و جنبه

۱- الاشارات والتنبیها، منط نهم، فصل‌های اول و دوم.

مشاهدات شخصی به خود گرفت.

۴- در دوره جدید، به خصوص در نزد دکارت و کانت، معنای جدیدی از «شهود» مطرح شد که اصولاً با شهود قلبی که نزد نوافلاطونیان و عرفا و فلاسفه اسلامی است، به طور کلی متفاوت است و فقط اشتراک لفظی دارد. از نظر دکارت و کانت و امثال آنها، برخی از مفاهیم یا وضوح و تمایز کامل دارند یا جزء ساختار ذهن شمرده می‌شوند. آنان این قبیل مفاهیم را شهودی می‌نامند. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، موضوع این قبیل شهودها مفاهیم ذهنی است. درحالی‌که شهود قلبی نزد عرفا و فلاسفه شهود واقعیات خارجی، مانند شهود خداوند و شهود کلمات خداوند و مانند آن است.

۸- توضیح درباره نسبی‌گرایی

درباره اندیشه نسبی‌گرایی، ذکر نکات زیر اهمیت دارد :

۱- مقصود از «نسبی‌گرایی» و «نسبت به» چیست؟ گاهی نسبت، به مکان و زمان و مانند آن اضافه می‌شود. مثلاً می‌گوییم : نسبت به دوره قبل، نسبت به دوره جدید، نسبت به سطح دریا، نسبت به شمال آفریقا و نظایر آن. گاهی هم کلمه نسبت، اضافه می‌شود به انسان‌ها و می‌گوییم : نسبت به این انسان، نسبت به آن انسان. مقصود اصلی از نسبت در معرفت‌شناسی، نسبت به انسان‌هاست. نسبی‌گرایی در معرفت‌شناسی این است که یک واقعیت نسبت به این انسان این‌گونه درک شده و همان واقعیت نسبت به انسان دیگر، آن‌گونه.

۲- نسبی‌گرایی، راه حلی آسان در معرفت‌شناسی است که برای عموم قابلیت گسترش و فراگیر شدن را دارد. مثلاً می‌گوییم : برداشت من از دین این است، برداشت شما هم آن است. این شخص با زاویه دید خودش این درک را آزادی دارد. اما آن شخص با زاویه دید خودش درکی متضاد با آن شخص دارد.

گاهی هم گفته می‌شود : هر دو نظر یا هر چند نظر می‌تواند برای صاحبان آن نظرات صحیح باشد. بعد هم گفته شود : پس موسی به دین خود و عیسی هم به دین خود.

۳- بنابراین، روشن کردن حقیقت نسبی‌گرایی فلسفی، که از منظر رئالیست‌ها دیدگاه درستی در معرفت‌شناسی نیست و جدا کردن آن از برخی نسبت‌های قابل قبول کاملاً ضروری است.

نسبی‌گرایی فلسفی که در معرفت‌شناسی مطرح است، بدین معناست که : ساختار شناخت و مسیر شناخت انسان‌ها از امور و واقعیات به گونه‌ای است که امکان شناخت یکسان وجود ندارد و هر انسانی شناخت خاص خود را از واقعیات دارد، هرچند که بسیار نزدیک به شناخت انسان دیگر باشد. به عبارت دیگر : هر امر خارجی، متناسب با شخصیت و ویژگی‌های فردی و اجتماعی افراد، خود را بر آنها عرضه می‌کند. پس این دیدگاه نمی‌گوید که انسان‌ها درباره برخی از امور به نظر یکسانی می‌رسند و درباره برخی دیگر نسبی می‌اندیشند. همچنین این دیدگاه نمی‌گوید که انسان‌ها درباره برخی جزئیات یک واقعیت می‌توانند به نظر یکسانی برسند و درباره برخی دیگر از جزئیات آن نمی‌توانند نظر واحد داشته باشند. نسبی‌گرایی به صورت مطلق حکم می‌کند که اصولاً معرفت، امری نسبی است و نسبت به هر فرد یک معرفت ویژه است.

۴- لازمه این دیدگاه این است که :

اولاً: واقعیت را آن گونه که هست نمی‌توان شناخت، ممکن است نسبی‌گرا بگوید که نه، ما نمی‌گوییم نمی‌توان واقعیت را آن گونه که هست شناخت بلکه می‌گوییم یک واقعیت را به‌تمامه نمی‌توانیم آن گونه که هست بشناسیم.

اما این بیان نسبی‌گرا دیگر تفاوتی با بیان ارسطو و ابن‌سینا و دکارت و امثال آنان ندارد. زیرا آنان نمی‌گفتند که ما تمام ویژگی یک واقعیت را درک می‌کنیم. بلکه می‌گفتند: آنچه از یک واقعیت درک می‌کنیم، می‌تواند با واقعیت مطابق باشد و دیگران هم می‌توانند همین درک را از آن واقعیت داشته باشند.

۵- نسبی‌گرایی در معرفت‌شناسی، امروزه رایج‌ترین و شایع‌ترین دیدگاه در معرفت‌شناسی مدرن است و اساس زندگی اخلاقی، سیاسی، دینی و حقوقی بشر امروز شده است. از این رو لازم است با دقت و عمق مورد نقادی قرار گیرد.

یکی از راه‌های نقد نسبی‌گرایی، نشان دادن عواقب و لوازم این دیدگاه در زندگی فردی و اجتماعی، به‌خصوص در حوزه اخلاق است. اگر افراد بخواهند به‌طور جدی پایبند نسبی‌گرایی باشند، زشتی و بدی و نیب و زیبایی و خوبی معنا نخواهد داشت و هر فردی اجازه دارد که زشت‌ترین امور را که امروزه زشت‌ترین هستند، زیباترین بداند و بدان افتخار هم بکند. سیر تاریخی زشتی و زیبایی در صد سال اخیر تأثیر این دیدگاه را بر این قبیل امور به خوبی نشان می‌دهد.

۹- انجام فعالیت تشخیص

در این فعالیت، دانش‌آموزان تلاش می‌کنند به تمایز واقعی میان نسبی‌گرایی و واقع‌گرایی برسند. در گزاره اول قید «به‌طور کلی» و «نسبت به خودش» حکایتگر دیدگاه کلی نسبی‌گرایی است. گزاره دوم با واقع‌گرایی تضاد ندارد. اما با نسبی‌گرایی ناسازگار است. زیرا اگر نسبی‌گرا بپذیرد که انسان‌ها در برخی موارد می‌توانند نظر یکسان داشته باشند، دیگر اختلافی با واقع‌گرا نخواهد داشت. آنچه نسبی‌گرا را از واقع‌گرا جدا می‌کند، بیان مطلق او درباره نسبی‌گرایی است. گزاره سوم با گزاره دوم یکسان است، گرچه در بیان متفاوت است. گزاره چهارم نیز با گزاره سوم و دوم سازگاری دارد. گزاره پنجم با گزاره اول کاملاً سازگار است و لذا با گزاره دوم و سوم و چهارم اختلاف دارد. گزاره پنجم هم بیان دیگری از نسبی‌گرایی است.

۱۰- تبیین دیدگاه پراگماتیسم

آنچه در تبیین دیدگاه پراگماتیسم اهمیت دارد، تحوّل است که در معنای «درست بودن» توسط پراگماتیست‌ها پدید آمده است. تا قبل از آنان، درست بودن یک قضیه و گزاره به معنای مطابق با واقع بودن آن بود. اما پراگماتیست‌ها درست بودن را به معنای سودمندی در عمل به کار بردند.

در حقیقت، آنان لازمه عملی یک اندیشه درست و مطابق با واقع را به‌جای ملزوم گذاشتند. درحالی‌که یک دانشمند فیزیک پس از اینکه تشخیص داد مثلاً نیروی جاذبه هست، دست به یک اقدام می‌زند و کار را

انجام می‌دهد و این، یک امر طبیعی و فطری است.

۱۱- انجام فعالیت به کار ببندیم

در سؤال اول، دانش‌آموزان دیدگاه فلاسفه مطرح شده را دربارهٔ معرفت می‌نویسند و نقد خود را ارائه می‌کنند. در واقع، این فعالیت، چکیده و خلاصه درس است که با نقد و بررسی دانش‌آموزان باید توأم شود. پارمینیدس در بی‌اعتباری ادراک حسی سخن گفت و در نتیجه وجود حرکت را انکار کرد. سوفسطائیان به طور کلی منکر واقع‌نمایی هر ادراکی شدند و گفتند که مابه‌ازای ادراکات ما، چیزی نیست. افلاطون برای ادراک حسی و عقلی و شهودی، هر سه ارزش قائل بود؛ البته ادراک حسی را پایین‌ترین و کم‌ارزش‌ترین نوع ادراک می‌دانست.

شیخ اشراق همهٔ مراتب معرفت را قبول داشت. اما توجه ویژه‌ای به معرفت شهودی کرد. او معرفت عقلی بدون شهود و هم معرفت شهودی بدون عقلانیت را رد می‌کرد. ملاصدرا نیز همهٔ مراتب معرفت را پذیرفت و تلاش کرد سازگاری آنها با یکدیگر را نشان دهد. علامه طباطبایی نیز مانند ملاصدرا همهٔ مراتب و اقسام معرفت را پذیرفت. بیکن برای معرفت حسی و تجربی اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل بود اما معرفت عقلی را کم‌فایده می‌پنداشت. دکارت معرفت عقلی را برتر از معرفت حسی و تجربی می‌دانست. کانت تلاش کرد اعتبار معرفت عقلی و حسی را بازگرداند که منجر به پیدایش مکتب‌های جدید در معرفت‌شناسی شد.

سؤال دوم یک سؤال واگراست و پاسخ‌های مختلفی می‌توان به آن داد. یکی از مهم‌ترین عوامل، تغییرات و تحولاتی بود که در علوم تجربی رخ داد و در برخی موارد نظریات گذشتگان به کلی باطل شد. مثلاً دربارهٔ نظام کیهانی، گذشتگان زمین را مرکز عالم می‌دانستند و معتقد بودند که خورشید به گرد زمین می‌چرخد، اما این نظر به کلی غلط از آب درآمد.

در سؤال سوم برخی گزاره‌ها طرح شده و از دانش‌آموزان درخواست شده تا فیلسوفی که آن نظر را قبول دارد، معرفی کنند. البته برخی جملات را فیلسوفان متعددی قبول دارند اما دانش‌آموز باید در محدودهٔ کتاب به سؤال پاسخ دهد.

گزارهٔ اول دیدگاه پوزیتیویست‌هاست.

گزارهٔ دوم دیدگاه فلاسفهٔ اسلامی مانند ابن‌سینا و فارابی است. البته دیدگاه فیلسوفانی مانند ارسطو نیز همین است.

گزارهٔ سوم، بیان دیدگاه سهروردی است.

گزارهٔ چهارم، بیان دیدگاه بیشتر فلاسفهٔ اسلامی است که البته ملاصدرا و علامه طباطبایی بر آن تأکید کرده‌اند.

گزارهٔ پنجم نیز دیدگاه عموم فلاسفهٔ اسلامی است که البته ملاصدرا به تبیین کامل آن پرداخت.

موارد مورد نظر در ارزشیابی

- ۱- توانایی برقراری ارتباط میان دیدگاه فیلسوفان در معرفت‌شناسی.
- ۲- توانایی نشان دادن اشتراکات دیدگاه فیلسوفان.
- ۳- توانایی نشان دادن وجوه اختلاف دیدگاه فلاسفه.
- ۴- بیان نظر خود درباره دیدگاه فلاسفه.
- ۵- بیان دیدگاه پارمنیدس و تفاوت نظر وی با هراکلیتوس.
- ۶- بیان دیدگاه سوفسطائیان و نقد دیدگاه آنان.
- ۷- بیان دیدگاه افلاطون و ارسطو و ذکر نکات ارزشمند دیدگاه آنان.
- ۸- توانایی انجام فعالیت مقایسه.
- ۹- بیان دیدگاه فارابی و ابن سینا و وجوه اختلاف و اشتراک دیدگاه آنان با افلاطون و ارسطو.
- ۱۰- توضیح دیدگاه سهروردی.
- ۱۱- انجام فعالیت تأمل و بررسی جمله سهروردی.
- ۱۲- توضیح دیدگاه ملاصدرا و بیان وجوه و اختلاف و اشتراک دیدگاه وی با گذشتگان.
- ۱۳- توضیح جریان تجربه‌گرا در غرب و ذکر پیامدهای آن.
- ۱۴- توضیح جریان عقل‌گرا در غرب و ذکر پیامدهای آن.
- ۱۵- بیان تفاوت دیدگاه دکارت و بیکن.
- ۱۶- توضیح دیدگاه «پوزیتیویسم».
- ۱۷- نقد و بررسی دیدگاه نسبی‌گرایی و علت پیدایش آن.
- ۱۸- نقد و بررسی دیدگاه پراگماتیسم و علت پیدایش آن.
- ۱۹- انجام فعالیت تشخیص.
- ۲۰- انجام فعالیت «به‌کار ببندیم».
- ۲۱- توجه به محتوای «بیشتر بدانیم» و حواشی درس و استفاده از آنها در پاسخ به سؤال و توضیح نکات درس.